

❖ مستندسازی و امانت‌داری در تحقیق ❖ ❖ و ردیابی آن در کتابی دانشگاهی ❖

□ دکتر حجت رسولی □

گروه زبان و ادبیات عرب

چکیده:

در نوشته‌های تحقیقی، مستندسازی جایگاه ویژه‌ای دارد و توجه بدان به مقاله یا کتاب غنای علمی می‌بخشد. از سویی امانت‌داری در استنادات و طرز استفاده از منابع، از ضروریات تحقیق به‌شمار می‌آید و نویسندگان و محققان از گذشته‌های دور به این امر عنایت داشته‌اند و غفلت از این مسأله از سوی نویسندگان در مجامع علمی و میان اهل ادب نکوهیده است.

کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی از جمله کتابهایی است که از این منظر جای تأمل دارد.

این مقاله ضمن بررسی اصل موضوع مستندسازی و امانت‌داری در تحقیق، به بررسی کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی، از این زاویه پرداخته است.

مستندسازی و امانت‌داری از جمله مسائل قابل توجه در نوشته‌های تحقیقی است. به بیان دیگر یکی از معیارهای سنجش ارزش هر موضوع تحقیقی میزان و چگونگی استفاده از منابع و مآخذ و شیوه بهره‌مندی از دیگر آثاری است که در آن موضوع نگاشته شده است. این امر از دیرباز در محافل علمی مطرح بوده است. و از مدتها پیش، صاحب‌نظران و ناقدان کوشیده‌اند تا چگونگی بهره‌مندی نویسندگان یا

شاعران را از آثار دیگران مورد توجه قرار دهند و برآن اساس در باره نوشته‌ها یا گفته‌های آنان داوری کنند. گویا نخستین بار این موضوع در مورد شاعران و استفاده آنان از اشعار شاعران پیشین مطرح گردیده و به‌ظهور بحث و جدلهای فراوانی در محافل و مجامع علمی و ادبی و سرانجام آثار مکتوبی در این زمینه انجامیده است. کتابهایی مانند «الموازنة بين ابی تمام والبُحترى از آمدی» و «الوساطة بين المبتنى و خصومه از قاضی جرجانی» و «العمدة ابن رشيق» و بخشهای پایانی کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم از شمس‌الدین محمد قیس رازی» در همین راستا پدید آمد. افزون بر این دانشمندان علوم بلاغی نیز به‌نوبه خود به این موضوع پرداختند و در پایان بخش بدیع کتب بلاغت فصلی با عنوان سرفتهای ادبی گشودند و موضوعاتی چون انتقال و سلخ و الهام و نقل و مسخ و اغاره و اقتباس و تقلید، در آثاری از این دست، به بحث و بررسی گذاشته شد.^۱

این تلاشها نتایج فراوانی را در پی داشت که از بارزترین آن تدوین اصول و قوانینی در زمینه چگونگی استفاده آیندگان از آثار گذشتگان برای آفرینش آثاری نو بود.

این قوانین و مقررات به‌مرور زمان به‌صورت راهنمایی برای نویسندگان و پژوهشگران درآمد، به طوری که امروزه مراعات این قوانین و مقررات از ضروری‌ترین شرایط نویسندگی است. به‌ویژه در محافل علمی و دانشگاهی، آن هم در آداب نویسندگی شاهد هستیم که استادان همواره دانشجویان و دانشپژوهان را به رعایت اصول مربوط به‌اخذ و اقتباس و امانت‌داری در آثار دیگران توصیه می‌کنند و سرانجام یکی از اصول مسلّم کار نگارش که قاطبه صاحب نظران مسایل ادبی آن را پذیرفته و نویسندگان و محققان را به رعایت آن توصیه می‌کنند، اصل مستندسازی و امانت‌داری در استفاده از مطالب و آثار دیگران است. بدین معنا که هرگاه نویسنده‌ای در کتاب یا مقاله خود از آثار دیگران استفاده کرد و لفظی یا معنایی را از دیگران گرفت، ضروری است که به‌نوعی به‌مأخذ مورد نظر اشاره کند.

۱. شمس‌الدین محمد بن قیس رازی؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ انتشارات امیرکبیر؛ ۱۳۶۴، ص ۹۱ و جلال‌الدین همایی؛ متون بلاغت و صناعات ادبی نشر هما، ۱۳۷۰؛ ص ۳۵۸ و بدوی طبانه؛ السرقات؛ الادبیه؛ دارالثقافة؛ بیروت؛ ۱۹۸۶ و خطیب قزوینی تلخیص المفتاح فی المعانی والبیان والبدیع؛ منشورات الرضی؛ قم؛ ۱۳۶۳؛ ص ۳۶۷ و دیگر کتب بلاغی.

به ویژه هنگامی که نویسنده‌ای مطلبی را عیناً، از دیگران بگیرد، شایسته است که به منبع مورد نظر تصریح نماید.^۱

در کتابهای نگارش و روش تحقیق توصیه می‌شود که هرگاه مطلبی، عیناً از کتابی نقل شد میان گیومه (« ») قرار گیرد و همان جا یا در حاشیه منبعی که مطلب مورد نظر از آن نقل شده با تمام مشخصات معرفی گردد.^۲

نظر به اهمیتی که این اصل دارد، رعایت آن در نوشته‌های تحقیقی ضروری است و رعایت نکردنش نقطه ضعفی اساسی تلقی می‌گردد.

با این مقدمه، روش تألیف کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم و مطالب خود را در دو محور مطرح می‌سازیم، یکی منابع و مأخذ کتاب و چگونگی استفاده از آنها و دیگری امانت‌داری در نقل مطالب. اما نخست معرفی کتاب:

۱- آشنایی با کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی:

کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی که توسط نویسنده ارجمند، آقای دکتر آذرتاش آذرنوش تألیف شده برای دانشجویان رشته الهیات در نظر گرفته شده است. چاپ نخست این کتاب در پائیز ۱۳۷۷ از طرف سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) منتشر شده و به‌عنوان منبع اصلی درس تاریخ زبان و فرهنگ عربی معرفی گردیده است.

نویسنده محترم تاریخ چند قرن زبان و فرهنگ عربی را از پیش از اسلام گرفته تا اواخر عهد عثمانی در قرن سیزدهم هجری در کمتر از ۱۶۰ صفحه مطرح ساخته و از این نظر طرح مختصر مطالب با موفقیت انجام پذیرفته است. در این کتاب مطالب فراوانی از فرهنگ عربی و اسلامی به‌همراه تحلیلهایی از مسائل تاریخی ارائه گردیده است. افزون بر این نویسنده شمار زیادی از شاعران و نویسندگان و علمای

۱. جلال‌الدین همایی؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی؛ ص ۳۵۸ و بدوی طباطبائی؛ السرقات الادبیه؛ ص ۳۲.

۲. امیل یعقوب؛ کیف تکتب بحثاً او منهجیة البحث؛ جروس برس، لبنان؛ ۱۹۸۶، ص ۶۲ و احمد شلبی؛ کیف تکتب بحثاً او رسالة؛ النهضة المصریة، ۱۹۶۸؛ ص ۱۳۳ و احمد گیوی و...؛ زبان و نگارش فارسی؛ انتشارات سمت؛ ۱۳۶۹، ص ۷.

رشته‌های مختلف، و آثار آنان را ذکر نموده است. همچنین طرح مطالب با دیدی انتقادی صورت گرفته، و دیدگاههایی - درست یا نادرست - از صاحب‌نظران در مسائل تاریخی و ادبی در ضمن مطالب گنجانده شده است، که این موارد روی هم رفته از امتیازات این کتاب محسوب می‌گردد. هرچند ردپایی از ترجمه در سرتاسر کتاب مشاهده می‌شود ولی طرح مطالب با قلمی جذاب، موجب آن است که خواننده بدون ملامت و با علاقه مطالب را دنبال کند.

به علاوه رفع برخی ایرادهای معنایی و اشکالات محتوایی از منابع اصلی یا چاپهای مشابه را نیز می‌توان از اقدامات مثبت در نگارش این کتاب به‌شمار آورد. تلاشهای مؤلف محترم در فراهم ساختن اثری با ویژگیهای یاد شده و دیگر جوانب مثبت قابل تقدیر است. از این رو اقدام ایشان را در تألیف این اثر ارج می‌نهم. البته در کنار این جوانب مثبت ایرادهایی نیز بر این کتاب وارد است که بخش عمده این بررسی را تشکیل می‌دهد.

از آنجا که تأمل در آثار محققان و نقد و بررسی و طرح نواقص و نقاط ضعف آنها زمینه‌ساز رفع نواقص و مایه رشد و تکامل علمی می‌گردد و همچنین در پاسخ به درخواست شایسته انتشارات سمت در صفحه نخست کتاب مبنی بر ارائه هرگونه پیشنهاد اصلاحی، جهت اصلاح کتاب، ضمن بررسی این اثر یادآور می‌شویم که؛ کتاب حاضر از دو جهت قابل بررسی است: یکی از نظر محتوایی یا صحت و سقم مطالب و دیگری از نظر روش تألیف آن. با تأکید بر این نکته که دیدگاه کلی که بر مطالب سایه افکنده و صحت و سقم برخی از مطالب جداً جای تأمل دارد، بررسی محتوایی و اظهار نظر دربارهٔ این موضوع را به‌فرصت دیگری واگذار می‌کنیم و در این مقاله صرفاً روش تألیف کتاب را در دو محور یادشده مد نظر قرار می‌دهیم:

۱- منابع و مأخذ کتاب:

مؤلف محترم در پایان کتاب و در بخش منابع از آثاری به‌عنوان منابع و مأخذ کتاب نام برده است. افزون بر این منابعی را نیز برای مطالعه بیشتر به‌خوانندگان معرفی کرده است. به‌علاوه در متن کتاب و در حاشیه نیز به‌مأخذ برخی از مطالب اشاره شده است. به‌طوری که خواننده عادی تألیف این کتاب را بر اساس منابع و

مآخذ مذکور به دیدهٔ تحسین می‌نگرد.

به بیان دیگر در نگاه نخست تصور می‌شود که این کتاب با بهره‌مندی از منابع مذکور در آن و به شیوهٔ مقبول میان محققان و نویسندگان به‌خامهٔ مؤلف نگارش یافته است. به‌ویژه با توجه به توانایی علمی و سوابق تحقیقی مؤلف محترم، انتظار می‌رود که مطالب کتاب تراوش ذهنی خود ایشان باشد، ولی مطالعه کتاب و اندک تأمل در آن فرضیه دیگری را قوت می‌بخشد. به‌خصوص برای کسی که با دیگر آثاری که در این موضوع نوشته شده از جمله کتاب تاریخ ادبیات عرب، نوشتهٔ ج. م. عبدالجلیل آشنایی دارد مطالب، بسیار آشنا و تکراری به نظر می‌رسد. سرانجام با بررسی دقیق معلوم می‌شود که برخلاف انتظار این کتاب در واقع تلفیق بخشهایی از سه اثر دیگر است که مؤلف محترم آنها را در ردیف دیگر منابع کتاب قرار داده است.

یکی از این سه اثر نوشتهٔ خود مؤلف و دیگری ترجمه ایشان و سومی نوشتهٔ شخص دیگری است. این سه اثر عبارتند از:

- ۱- راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی نوشته آذرتاش آذرنوش.
 - ۲- تاریخ فلسفه در اسلام نوشته م. م. شریف، ترجمه زیر نظر نصرالله پورجوادی.
 - ۳- تاریخ ادبیات عرب، نوشته ج. م. عبدالجلیل، ترجمه آذرتاش آذرنوش.
- هر سه کتاب یاد شده چند سالی پیش از کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی نوشته یا ترجمه و منتشر شده است.

بجز مقاله‌ای با عنوان تفکر اعراب در دوران جاهلیت، تألیف شیخ عنایت‌الله و ترجمه معصومی که مؤلف محترم در حاشیهٔ آن را برگرفته از کتاب تاریخ فلسفه در اسلام معرفی کرده، از دو منبع اصلی دیگر تنها در بخش منابع و مآخذ نام برده شده است، در حالی که بخش عمده کتاب مطالبی است که از کتاب تاریخ ادبیات عرب نوشته ج. م. عبدالجلیل یا کتاب راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، نوشته خود مؤلف نقل شده است. و همان‌طور که مؤلف محترم مقالهٔ تفکر اعراب در دوران جاهلیت را برگرفته از کتاب تاریخ فلسفه در اسلام ذکر کرده است، بهتر بود در مورد دو اثر دیگر، به‌ویژه کتاب تاریخ ادبیات عرب نیز همان‌کار صورت می‌گرفت.

توضیحاً، یادآور می‌شویم که از صفحه ۷ که با عنوان جغرافیای عربستان آغاز می‌گردد تا صفحه ۵۰، از کتاب راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی نوشته خود مؤلف نقل شده و از صفحه ۵۱ تا صفحه ۵۶ با عنوان تفکر اعراب در دوران جاهلیت، برگرفته از مقاله‌ای است با همین عنوان در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام، م. م. شریف که البته مؤلف در حاشیه آن را معرفی کرده است و از صفحه ۵۷ که بحث ادب جاهلی و مجامع ادبی آغاز می‌گردد، تا صفحه ۱۵۴ یعنی پایان کتاب بخشهایی از کتاب تاریخ ادبیات عرب، ج. م. عبدالجلیل است.

بنابراین بجز پیشگفتار سه صفحه‌ای و کلیاتی که در دو صفحه و نیم نوشته شده، دیگر مطالب کتاب یعنی از صفحه ۷ تا پایان، همان مطالبی است که در سه منبع یادشده یافت می‌شود. در واقع مؤلف محترم بخشهایی از سه کتاب منبع را انتخاب کرده و با همان الفاظ و عبارات و تنهاگاهی با تغییر برخی واژگان یا پس و پیش کردن مطالب در این کتاب به چاپ رسانده است. اگر از بخش نخست کتاب که از کتاب دیگری از خود مؤلف نقل شده، چشم‌پوشی کنیم، بی‌تردید از بخش عمده کتاب که اخذ همان مطالب کتاب ج. م. عبدالجلیل است نمی‌توان چشم‌پوشید و اگر نگوئیم که این نوع نگارش تعبیر نویسنده محترم، نصرالله پورجوادی را در ذهن تداعی می‌کند^۱، حداقل به نظر می‌رسد که مؤلف محترم خود را در مظانّ انتحال به تعبیر شمس قیس رازی^۲ و نسخ و انتحال به تعبیر استاد جلال‌الدین همایی^۳ قرار داده است. با این وصف آیا کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی را می‌توان تألیف یا نوشته‌ای جدید و مستقل به معنای واقعی کلمه دانست یا باید آن را تلفیقی از کتابهای دیگر با برخی تغییرات و جابجایی کلمات و عبارات به‌شمار آورد؟

۲- شیوه نقل مطالب و ارجاعات:

گفته شد که یکی از نکاتی که در اخذ و اقتباس از نوشته‌های دیگران رعایت آن ضروری است. اصل امانت‌داری یا نسبت دادن مطالب دیگران به خود آنان است.

۱. پورجوادی، نصرالله؛ دربارهٔ ویرایش؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۷۳؛ مقالهٔ ویرایش کتابهای تالیفی، ص ۱۰۲
۲. شمس‌الدین محمدبن قیس رازی؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ ص ۹۱.
۳. همایی، جلال‌الدین فنون بلاغت و صناعات ادبی ص ۳۵۸.

صاحب‌نظران به‌ویژه بر این نکته تأکید می‌ورزند، که هرگاه نویسنده‌ای مطلبی را عیناً از دیگران در نوشته‌های خود بیاورد باید آن را داخل گیومه قرار دهد و حتماً به‌مأخذ آن اشاره کند. در این کتاب در چندین مورد مطالبی از محققان به‌ویژه مستشرقان در ضمن مطالب متن آمده است، بدون مشخص ساختن آن عبارت و بدون اشاره به کسی که عبارت از وی گرفته شده است.

مطالب مورد نظر ما در منابع اصلی کتاب از جمله تاریخ ادبیات عرب، تألیف ج.م. عبدالجلیل که جناب آقای آذرنوش خود آن را ترجمه کرده‌اند مشخص و به‌مأخذ آن نیز تصریح شده است ولی معلوم نیست چرا مؤلف محترم در این کتاب با حذف گیومه‌های ابتدا و انتهای عبارات مورد نظر و حذف عنوان مأخذ، آن را در ردیف مطالب دیگر آورده‌اند به طوری که تشخیص این مطالب از دیگر مطالب کتاب برای خواننده عادی امکان‌پذیر نیست. در این باره به‌ذکر چند نمونه اکتفا و سخن را کوتاه می‌کنیم و داوری را به خوانندگان محترم می‌سپاریم.

۱- در صفحه ۷۱ آمده است:

(اما مجموعه‌های ابتدایی، کوچک حجم بود؛ دفاتری بود شامل گفتارهای مقدس رسول (ص) که به‌منظور آموزش یا تکوین دینی یا اطلاع مجامع کوچک تدارک دیده شده بود. هیچ یک از این مجموعه‌ها به‌دست ما نرسیده است؛ اما تردید نیست که محتوای آنها به مجموعه‌های عظیم قرن سوم هجری انتقال یافته است.)

این عبارت در کتاب تاریخ ادبیات عرب، نوشته عبدالجلیل که خود آقای آذرنوش مترجم آن هستند، عیناً درج شده و در گیومه قرار گرفته و به «مارسه» نسبت داده شده است.^۱ ولی در این کتاب بدون اشاره به‌مأخذ آن در ضمن مطالب کتاب قرار گرفته است.

۲- در همین صفحه در پاراگراف دیگری آمده است:

(حدیث معمولاً مشتمل است بر اشاراتی بی‌پیرایه، در عباراتی به‌دور از فنون لفظی، با رنگی کاملاً کهن و گاه دور از صراحت، آکنده به مکررات و گاه ایجازی که

۱. ج.م. عبدالجلیل؛ تاریخ ادبیات عرب؛ ترجمه آ. آذرنوش؛ انتشارات امیرکبیر؛ ۱۳۶۳؛ ص ۹۴

موجب ابهام عبارت است. به همین جهت است که در قرنهای پنجم و ششم هجری ناچار تفاسیری تدوین کردند که در آنها مباحثه و نظریه پردازی همراه با برخی اعترافات، نشان می‌دهد که گاه معنای دقیق حدیث، گنگ مانده است.)
بخشهایی از این عبارت نیز از مارسه است و عیناً در کتاب تاریخ ادبیات عرب، عبدالجلیل دیده می‌شود.^۱

مؤلف محترم در کتاب مشابهی که با همین عنوان برای دانشگاه پیام نور تهیه کرده است. در هر دو مورد فوق الذکر به مأخذ این دو عبارت اشاره کرده است.^۲ ولی معلوم نیست چرا در این کتاب تصمیم به حذف نام مارسه و گیومه‌های عبارات گرفته است.

۳- در صفحه ۷۹ آمده است.

(اما زندگی عادی آکنده بود از احساسات شدید یا لطیف، وقاحت یا ظرافت که نظیر آن را با شدت و حدت بیشتر در دوران رنسانس اروپا می‌بینیم و کتابهای هزار و یک شب، اغانی، مروج الذهب و نیز تاریخ‌نویسان و شاعران، به زیبایی تمام ترسیم کرده‌اند.)

این عبارت برگرفته از کتاب «گود فروادو موبین» است. مؤلف محترم نه در متن کتاب و نه در بخش منابع هیچ اشاره‌ای به منبع آن نکرده است ولی در کتاب تاریخ ادبیات عرب به منبع این عبارت با تمام مشخصات تصریح شده است.^۳

۴- در صفحه ۸۱ آمده است:

(بنابراین، شاعران قرن سوم هجری، به طمع مال یا بیم از فقر و حتی وحشت از آنکه به دست شاعران خوش اقبالتر پس رانده شوند، همچون طفیلیان و متملقان درباری و جاه طلبان می‌زیستند. زندگی همه ایشان غالباً غم‌انگیز و به هزاران ماجرا و محذور آکنده بود. بسیاری، به سبب اندکی هنر یا اقبال، گمنام می‌ماندند. آرزوی این شاعران تنها آن بود که ممدوح روشنندل و بخشنده‌ای بیابند که ارزش هنر ایشان را بازشناسند و ثروت و افتخارشان بخشند. همه از ممدوح به ممدوحی دیگر

۱. همان، ص ۹۴.

۲. آذرتاش، آذرتاش؛ تاریخ فرهنگ عربی به زبان فارسی؛ دانشگاه پیام نور؛ چاپ سوم؛ ۱۳۷۸؛ ص ۹۳.

۳. ج. م. عبدالجلیل؛ تاریخ ادبیات عرب؛ ص ۱۰۶.

می‌شتافتند و بر حسب استقبالی که از آنان می‌شد، اقامت خود را در آنجا طولانی یا کوتاه می‌ساختند.

برخی بدین وسیله موفق می‌شدند چندسالی را در مکانی استقرار یابند؛ در این حال برای آنان، یک زندگی درباری و حقیر و پراضطراب آغاز می‌شد که پیوسته بازیچه و دسیسه‌ها و مبارزات مجامع مفسده‌جو بود. پس از آن، دوره بینوایی آغاز می‌شد؛ یا رقیبان بر ایشان پیشی می‌گرفتند یا ممدوح درمی‌گذشت و آنگاه باید به دنبال پشتیبانی دیگر می‌گشت. این احوال پیوسته ادامه داشت تا اینکه شاعر در گور آرامش می‌جست.

این عبارت تغییر یافته گفته‌های بلاشر است که ما آن را از کتاب تاریخ ادبیات عرب نقل می‌کنیم:

«بنابراین شاعران قرن سوم هجری زیر فشار شهوت نسبت به لذائذ مادی، و بیم وسواس آمیز از فقر و یا حتی وحشت از آن که به دست شاعران خوش اقبال تر پس زانده شوند [و این امر دربارهٔ اکثر شاعران عرب صادق است] بر حسب احوال، از برای خود ایده‌آلی ساخته‌اند که همان ایده‌آل طفیلیان و متملقان درباری و جاه‌طلبان است. زندگی همهٔ ایشان که غالباً غم‌انگیز است به هزاران ماجرا و هزاران محظور آکنده است. بسیاری، به سبب اندکی هنر یا اقبال گمنام می‌مانند، و ماجراهای زندگی یا فقر درمان‌ناپذیرشان گاه انسان را به یاد روتبوف Rutebeuf و یا ویون Villon می‌اندازد. آرزوی این شاعران تنها آن است که ممدوح روشن دل و بخشنده‌ای بیابند که ارزش هنر ایشان را باز شناسد و ثروت و افتخارشان بخشد. همه از ممدوح به ممدوحی دیگر می‌شتافتند و بر حسب استقبالی که از آنها می‌شد، اقامت خود را در آن جا طولانی یا کوتاه می‌ساختند. برخی بدین وسیله موفق می‌شدند چندسالی را در مکانی استقرار یابند؛ در این حال از برای آنان، یک زندگی درباری و حقیر و پراضطراب آغاز می‌شود که پیوسته بازیچه دسیسه‌ها و مبارزات مجامع مفسده‌جو است. پس از آن دوره بی‌نوائی آغاز می‌شود. یا رقیبان بر ایشان پیشی می‌گیرند و یا ممدوح درمی‌گذرد، و آن گاه باید به دنبال پشتیبانی دیگر گشت. این احوال پیوسته ادامه دارد تا آن که شاعر عاقبت در گور آرامش جوید.»^۱

عبدالجلیل در کتاب تاریخ ادبیات عرب ضمن آوردن مطلب فوق در حاشیه آن را به بلاشر نسبت داده است و ما آن را از ترجمه‌ای که توسط خود آقای دکتر آذرنوش انجام گرفته است آورده‌ایم.

مقایسه این دو عبارت نشان می‌دهد که مؤلف آن را تغییر داده است و نه تنها به این تغییرات اشاره نکرده، بلکه از ذکر این که این عبارت از بلاشر است و نه نویسنده، امتناع ورزیده است. به نظر می‌رسد که این شیوه نگارش، اصل امانت‌داری در نقل گفته‌های دیگران را مخدوش می‌سازد.

گفتنی است که مؤلف محترم در ترجمه کتاب تاریخ ادبیات عرب در یکی دو مورد که تغییراتی در متن اصلی داده‌اند بلافاصله در حاشیه به عنوان رعایت اصول امانت‌داری در ترجمه به آن تصریح نموده‌اند، ولی عجیب است که در این کتاب رعایت - این اصل را رها ساخته‌اند.
۵- در صفحه ۸۵ آمده است:

(ایشان بودند که همه کارهای مادی مربوط به کاغذبازیه‌های اداری را در آن دولت بزرگ انجام می‌دادند. از آن گذشته، ایشان که بی‌پیرایه‌تر و در نتیجه، پردوام‌تر از وزیران بودند، توانستند در آن نظام نامنسجم بی‌بندوبار، اندکی نظم و ترتیب و آیین اقتصادی و قاعده صحیح برگزار کنند.)

این عبارت از گودفروا دومونین است که عیناً در کتاب تاریخ ادبیات آمده و به گودفروا دومونین نسبت داده شده است.^۱
۶- در صفحه ۹۵ آمده است:

(در ابتدا تازیان از مؤلفات جامع بی‌اطلاع بودند، از این رو نخست به جمع روایات از هم گسسته دست زدند که مثلاً عبارت بود از روایت غزوه‌ای از غزوات حضرت پیامبر (ص)، یا فلان فتح خلفای نخستین، یا مبارزات فلان قبیله و حزب.)
این عبارت از مارسه است و مؤلف بدون ذکر نام مارسه آن را در متن آورده است در حالی که عبارت فوق که از ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که از خود مؤلف باشد، عیناً و بی‌کم و کاست در کتاب تاریخ ادبیات عرب عبدالجلیل به مارسه نسبت داده شده است.^۲

۷- در صفحه ۹۵ آمده است:

(روایات ابومخنف، نشان از ناپختگی ادبی عمده‌ای دارد و عبارت است از گفتارهایی منشور و لکنت‌آمیز، روایاتی کُند و خالی از برجستگی، هم بی‌رنگ و رو و هم سخت و موشکافانه، خواه دربارهٔ حوادث عمده باشد، خواه حوادث جزئی. عریانی اسلوب، ناشی از ارادهٔ یک هنرمند کارگشته نیست، بلکه زائیدهٔ فقر ادبی است. عبارات او معمولاً کوتاه و غالباً مرکب از چند عنصر ساده کلام است. هرگاه عبارت، اندکی طولانی شود، ساخت نحوی جمله گنگ می‌گردد و بیان در ابهام گرفتار می‌افتد. ابومخنف عمداً شخصیت‌هایی را که به‌روی صحنه تاریخ نهاده، به‌سخنگویی، وامی‌دارد؛ البته وی - بی‌تردید با حسن نیت - مدعی است که سخنان آنان را از قول شاهدان عینی نقل می‌کند. در هر حال، آنچه مورد توجه ماست آن است که در میان این روایات، نمونه‌هایی بسیار برازنده از محادثه به‌زبان عربی در قرن اول هجری می‌توان یافت؛ یعنی گفتگوهای کوتاه که همهٔ دلربایی و نیز فایدهٔ این روایت کهنه ناپخته را موجب می‌گردند.)

این عبارت طولانی نیز از مارسه است که عیناً از تاریخ ادبیات عرب عبدالجلیل، نقل شده و در آنجا با ذکر منبع به‌مارسه نسبت داده شده است.^۱ ولی مؤلف محترم در اینجا نامی از مارسه به‌میان نیاورده است.

۷- از صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۹ در چهار مورد عباراتی از بلاشر در ضمن مطالب گنجنامه شده است.

با اینکه گاهی عبارات بلاشر در گیومه قرار گرفته ولی هیچ اشاره‌ای به منبع آن نشده است؛ حال آنکه عبدالجلیل عین این عبارات را در کتاب تاریخ ادبیات عرب از صفحه ۱۶۲ تا ۱۶۶ در گیومه قرار داده و در آغاز این بخش تصریح کرده است که نقل قولهای بدون ارجاع از بلاشر است.^۲

مؤلف محترم عیناً متن عبدالجلیل را در این بخش آورده است ولی منابع آن و توضیحات عبدالجلیل را در حاشیه حذف کرده است.

۸- در صفحه ۱۲۳ دربارهٔ متصور بن عمّار، و ابوالعتاهیه و عبدک، آمده است:

(سه صوفی اخیر، پایان عمر را در پایتخت خلافت، یعنی بغداد گذراندند که از

بحث زاهدانه و حلقات ذکرگشایش یافت و در کنار آن، نخستین درسهای همگانی تصوف در مساجد آغاز شد. نیز در همین زمانه بود که نخستین برخوردهای آشکار میان متصوفه و حکمای اسلام در گرفت که تجلی آن را در محاکمه حلاج و به‌دار آویختن او در سال ۳۱۰ ق. می‌توان مشاهده کرد).

این عبارت به علت افتادگی بخشی از آن به صورتی ناقص و مبهم چاپ شده است. ما به صورت کامل و درست آن را در کتاب تاریخ ادبیات عرب، ج. م. عبدالجلیل یافتیم که عیناً در اینجا می‌آوریم:

(سه صوفی اخیر پایان عمر خود را در پایتخت خلافت یعنی بغداد گذراندند که از سال ۲۵۰ هجری مرکز جنبش تصوف اسلامی شده بود، در این روزگار نخستین مجالس بحث زاهدانه و ذکرگشایش یافت و در کنار آن نخستین درسهای همگانی تصوف در مساجد آغاز شد نیز در همین زمان بود که نخستین برخوردهای آشکار میان متصوفه و حکمای اسلام در گرفت. مشهورترین و نیز پرمعنی‌ترین محاکمات، محاکمه حلاج بود که در سال ۳۱۰ هجری، به‌دار آویخته شد).^۱

آیا بهتر نبود که مؤلف مطلب فوق را بدون تغییر جمله آخر می‌آورد و حداقل به منبع آن اشاره می‌کرد تا خواننده به محض مشاهده نقص و ابهام به منبع اصلی مراجعه کند و رنج تأمل بیهوده در عبارات ناقص را متحمل نگردد؟ یادآور می‌شویم که این عبارت در اصل از مقاله ماسینیون، تحت عنوان (تصوف) در صفحه ۱۵۷ دایرةالمعارف اسلام گرفته شده است، بدون اینکه اشاره‌ای به منبع آن شده باشد. حال آنکه عبدالجلیل در کتاب تاریخ ادبیات عرب، منبع آن را با مشخصات کامل، به‌صراحت آورده است.^۲

۹- در ادامه مباحث تصوف، دو عبارت دیگر از ماسینیون درج شده و به منبع آن اشاره نشده است. این دو عبارت یکی در پاراگراف سوم صفحه ۱۲۳ (که در آنها برای نخستین بار...) و دیگری در آخر صفحه ۱۲۴، (طرح آثار حلاج از نظر ساخت اعتقادی...) چاپ شده است.

عیناً این دو عبارت در صفحه ۱۸۰ تاریخ ادبیات عرب عبدالجلیل یافت

می‌شود.^۱

۱۰- در صفحه ۱۲۸ عبارت زیر میان گیومه قرار گرفته است ولی منبع آن ذکر نشده است: (بهترین بازاری است که در آن خوراک علوم و ادبیات عرضه می‌شود و یا کالای خِزَد را با همان عشقی می‌جویند که اعرابی بیابانی به دنبال ماده شتر گمشده خویش می‌گردد).

همچنین عبارتی از گود فروا دومونین آمده، بدون ذکر منبع که چنین است: (و با خشونت زندگی و آئین‌های مذهبی و سنتی و عادات ایشان را تحت نظام درآوردند).

این عبارت عیناً در کتاب تاریخ ادبیات عرب عبدالجلیل به گود فروا دومونین، نسبت داده شده است.^۲

علاوه بر نمونه‌های یاد شده موارد متعددی از نقل نظرات، یا عبارات نویسندگان و محققان دیگر بدون اشاره به منبع و بدون مشخص ساختن آن در سطح کتاب پراکنده است که ذکر آن موجب اطاله کلام خواهد گردید.

در این کتاب نقل مطالب بدون ذکر منبع، در حالی انجام شده که بنای مؤلف، بر ذکر منابع است و در مواردی منابع برخی از مطالب را در حاشیه ذکر کرده است، در تالیفاتی از این نوع که نقل مطالب با ذکر منبع انجام می‌گیرد، عدم استناد به منابع برخی عبارات، نادیده گرفتن اصل مستندسازی و امانت‌داری و برخوردی دوگانه با این اصل محسوب می‌شود که زیبنده نویسندگان و محققان صاحب نام نیست.

به امید آنکه جامعه علمی ما از ثمرات تحقیقات علمی استاد گرانمایه آقای دکتر آذرنوش؛ که خود از پیشکسوتان علم و ادب هستند و آثار گرانبهایی نیز تاکنون به‌خامه ایشان منتشر گردیده است؛ بیش از پیش بهره‌مند گردد.